

آیات الاحکام بخشی از جنجالی‌ترین آیات قرآنی‌اند که در عین کمیت اندک نسبت به کل آیات قرآن، حجم درخور توجهی از بحث‌ها و تحلیل‌ها را در ضمن مباحث تفسیری به خود اختصاص داده‌اند. در این میان آیات ارث بخشی از اهمیت دوچندان در میان آیات الاحکام برخوردارند. یکی از مباحث میان‌رشته‌ای فقهی، کلامی و تفسیری مربوط به آیات ارث، ادعای تخصیص آیات ارث به غیر انبیای الهی ﷺ در ارث‌گذاری است. عموم دانشمندان اهل تسنن با استناد به سخن ابوبکر به نقل از رسول اکرم ﷺ که: «أَنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ، مَا تَرَكَنَا صَدَقَةٌ» (مسلم، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۵۲؛ ترمذی، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۸۲؛ ابن حنبل، ۱۴۲۰، ج ۶، ص ۲۶۲؛ عینی، بی‌تا، ج ۱۴، ص ۱۶۳؛ سبکی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۲۷۵؛ شربینی، بی‌تا، ج ۱۲، ص ۲۹؛ سیوطی، ۱۴۱۸، ص ۷۱۵؛ سرخسی، ۱۴۲۱، ج ۱۲، ص ۲۹؛ تفتازانی، ۱۴۰۱، ج ۵، ص ۲۷۸؛ ایچی، ۱۳۲۵، ج ۸، ص ۳۵۵)؛ معتقدند که این حدیث، مُمَخَّصَّ آیات ارث است و لذا انبیای الهی را از دایره آیات ارث‌گذاری بیرون می‌دانند؛ در حدی که گفته شده است: «همه مفسران جز روافض [تعریض به شیعه] قایل به تخصیص آیه به مفاد حدیث‌اند» (قرطبی، ۱۴۲۳، ج ۱۱، ص ۷۸).

در مقابل، مفسران شیعه مخالف این تخصیص هستند و بر عمومیت آیات ارث اصرار می‌ورزند. این بحث از آغازین روزهای پس از رحلت رسول اکرم ﷺ شروع شده است. یکی از مستندات مهم که بر دیرینه بودن این بحث گواهی می‌دهد، خطبه فاطمه زهرا ﷺ است که در جمع بسیاری از صحابه رسول خدا ﷺ ایراد شده است (ابن‌ابی‌الحدید، بی‌تا، ج ۱۶، ص ۲۵۰؛ مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۹، ص ۲۲۰). این مسئله در منابع تفسیری و کلامی و فقهی اهل تسنن و شیعه مطرح شده و برخی مقالات در این زمینه، بدین قرارند:

۱. «تالیفات معروف و موجود شیخ مفید، رساله حول حدیث نحن معاشر الانبياء لا نُورَثُ»، معرف: مهدی صباحی، مجموعه مقالات کنگره شیخ مفید، شماره ۸۲، ص ۵۹-۶۰؛
۲. «سخنی درباره حدیث نحن معاشر الانبياء لا نُورَثُ»، محمد بن نعمان مفید، ترجمه محمدرضا آرام، مجله سفینه، تابستان ۱۳۸۳، شماره ۳، ص ۴۹-۵۸؛
۳. «ارزیابی حدیث نحن معاشر الانبياء لا نُورَثُ»، خالد الغفوری، ترجمه محمدحسین صادقی، کوثر معارف، زمستان ۱۳۸۹، شماره ۱۵، ص ۲۹-۸۸؛
۴. «ارزیابی حدیث نحن معاشر الانبياء لا نُورَثُ» (۲)، قاسم بستانی، شیعه‌شناسی، زمستان ۱۳۸۶، شماره ۲۰، ص ۸۱-۹۶؛

نقد تخصیص آیات ارث به حدیث «أَنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ»؛ با تأکید بر استدلال‌های فاطمه زهرا ﷺ در خطبه فدکیه

کاووس روحی برندق / استادیار علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس

14rohi@gmail.com

دریافت: ۱۳۹۵/۱/۲۴ - پذیرش: ۱۳۹۵/۷/۳

چکیده

آیات ارث بخشی از آیات قرآنی است که از اهمیت دوچندان در میان آیات الاحکام برخوردار است و مباحث پدافتمندانه تفسیری و فقهی درباره آن گواه بر این مطلب است. یکی از مباحث تفسیری مربوط به آیات ارث، تخصیص یا عدم تخصیص آیات ارث به غیر انبیای الهی ﷺ در ارث‌گذاری است. عموم مفسران اهل تسنن با استناد به سخن ابوبکر به نقل از رسول اکرم ﷺ که: «أَنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ، مَا تَرَكَنَا صَدَقَةٌ» معتقدند که این حدیث، مُمَخَّصَّ آیات ارث است. پژوهش حاضر از راه تحلیل مفاد آیات ارث با تأکید بر استدلال‌های فاطمه زهرا ﷺ در خطبه فدکیه، ادعای مزبور را مورد پژوهش قرار داده و به این نتیجه دست یافته است که مفاد حدیث مورد بحث، صراحتاً با آیات قرآن مخالفت دارد و ادعای تخصیص آیات ارث به حدیث مزبور مردود است؛ لذا این حدیث، جعلی است و دفاع‌های گوناگون از نظریه تخصیص آیات ارث به حدیث یادشده، ناکام‌اند.

کلیدواژه‌ها: فاطمه زهرا ﷺ، خطبه فدکیه، ارث، آیات ارث، حدیث «أَنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ».

۵. «بررسی تطبیقی روایت لا نُورثُ ما ترکنا صدقَه از منظر فریقین»، حمیدرضا فهیمی تبار، مجله حدیث پژوهی، شماره ۱۰، پاییز و زمستان ۱۳۹۲، ص ۳۵-۵۶؛

۶. «فقه الخلاف عند العلّامة شرف الدین ارث النبی ﷺ - نمودجاً»، محمد رحمانی، مجله فقه اهل البیت (عربی)، شماره ۳۸، ص ۱۶۵ - ۱۸۳.

با این همه این مسئله به عنوان یک مسئله پژوهشی به ویژه با رویکرد بین‌المذاهبی و تفسیری و بالخصوص با تأکید بر استدلال‌های فاطمه زهرا (ع) در خطبه فدکیه، تاکنون آنچنان‌که شایسته است مورد توجه و پژوهش قرار نگرفته است. از این رو این مقاله با صرف‌نظر از جواز یا عدم جواز تخصیص عموم قرآن با خبر واحد^۱ و چشم‌پوشی از بررسی‌های^۲ در صدد است با تأکید بر احتجاج‌ها و استدلال‌های متقابل فاطمه زهرا (ع) و خلیفه وقت در خطبه فدکیه، مسئله تخصیص آیات ارث به حدیث «أنا معاشر الانبیاء لا نُورثُ» را کانون بحث و تحلیل قرار دهد و دیدگاه مفسران اهل سنت را در این باره بررسی کند.

پیش از ورود به بحث مناسب است خطبه فدکیه را به طور گذرا مرور کنیم.

گزارش گذرای خطبه فدکیه

فاطمه زهرا (ع) در این خطبه پس از تبیین ابعاد مختلفی از حقایق، خطاب به همه مسلمانان و به ویژه با مخاطب قرار دادن خلیفه اول، می‌فرماید:

أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ! أَغْلَبَ عَلَى إرْتِهِي؟ [إرثی / ارثی] بَائِنَ أَبِي فُحَافَةَ! أَمِ كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ، وَلَا ارْثُ أَبِي؟! لَقَدْ جُنْتُ شَيْئاً فَرِيئاً [عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ]. أَفَعَلَى عَمْدٍ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَتَبَدَّتُمْوَهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ؟ إِذْ يَقُولُ: وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ (نمل: ۱۶). وَقَالَ فِيمَا أَقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا ﷺ: إِذْ قَالَ: فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَيَا بَرِّئِي وَيَرِّثِي مِنْ آلِ يَعْقُوبَ (مریم: ۵ - ۶). وَقَالَ [أَيْضاً]: وَأَوْلُوا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ (انفال: ۷۵) وَقَالَ: يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ (نساء: ۱۱). وَقَالَ: إِنَّ تَرَكَ خَيْرًا أَوْصِيَهُ لِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ، حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (بقره: ۱۸۰). وَرَعَمْتُمْ أَنْ لَا حِظَّوَةَ لِي، وَلَا إرْثَ مِنْ أَبِي، وَلَا رَحِمَ بَيْنَنَا، أَفْخَصَّكُمْ اللَّهُ بِأَيَّةٍ [مِنَ الْقُرْآنِ] أَخْرَجَ [مِنْهَا] أَيْ [مُحَمَّدًا ﷺ] مِنْهَا؟! أَمْ هَلْ تَقُولُونَ: إِنَّ أَهْلَ الْمَلَائِكَةِ لَا يَتَوَارَثُونَ [أَمْ هَلْ تَقُولُونَ: أَهْلَ مَلَائِكَةٍ لَا يَتَوَارَثُونَ]؟! أَوْلَسْتُمْ أَنَا وَأَبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟! أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَعَمُومِهِ مِنْ أَبِي وَابْنِ عَمِّي؟! (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۹، ص ۲۲۰-۲۲۷)؛ ای مسلمانان! آیا رواست که من بر ارثم مغلوب شوم؟ ای پسر ابی فحافه! آیا در کتاب خدا چنین آمده است که تو از پدرت ارث ببری، ولی من از پدرم ارث نبرم؟! مسلماً سخن دروغین و ساختگی را [به خدا و رسولش] نسبت داده‌ای. آیا از روی عمد، کتاب خدا را ترک کرده و پشت سر

انداخته‌اید؟ آنجا که خداوند می‌فرماید: «و حضرت سلیمان از حضرت داوود ارث برد». و نیز آنجا که داستان حضرت یحیی بن زکریا (ع) را نقل می‌کند، فرمود: [و به یاد آور] زمانی را که حضرت زکریا [به درگاه خدا] عرض کرد: «[خدا یا]، پس از جانب خود جانشینی به من ارزانی دار که از من و خاندان یعقوب ارث ببرد»؛ و نیز فرمود: و خویشاوندان، برخی نسبت به بعضی دیگر، در کتاب خدا مقدم و سزاوارتر هستند؛ و فرمود: «و خداوند درباره فرزندانتان سفارش می‌کند که سهم پسر برابر با سهم دو دختر باشد»؛ و نیز فرمود: «کسی که آثار مرگ را در خود دید[اگر مالی دارد، باید نسبت به پدر و مادر و دیگر نزدیکان خود به آنچه معروف است وصیت کند، و این حقی است بر پرهیزگاران؛ ولی شما گمان می‌کنید که بهره‌ای برای من نیست و من از پدرم ارث نمی‌برم، و میان ما هیچ خویشاوندی وجود ندارد. آیا خداوند آیه‌ای را [در قرآن] به شما اختصاص داده و پدرم [حضرت محمد ﷺ] را از آن آیه استثنا نموده است؟! یا می‌گویید اهل دو دین و آیین از یکدیگر ارث نمی‌برند. آیا من و پدرم از اهل یک دین و آیین نیستیم [و هر دو مسلمان نمی‌باشیم]؟ و یا شما نسبت به عام و خاص قرآن، از پدرم [رسول خدا ﷺ] و پسرعموم [علی ﷺ] آگاه‌تر هستید!؟

سپس انصار را به یاری طلبید و در این میان به حدیث منقول از پیامبر اکرم ﷺ که «الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وَوَلَدِهِ»؛ «احترام هر مردی در فرزندان وی باید حفظ شود»، استناد فرمود و پیامدهای بازگشت از خط ولایت و تأثیر آن در وضعیت حال و آینده اسلام و مسلمانان را برشمرد (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۹، ص ۲۲۷-۲۳۰).

ابوبکر پس از تعریف و تمجید از پیامبر ﷺ و حضرت زهرا (ع) در پاسخ ایشان گفت:

يَا بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ، ... وَاللَّهِ مَا عَدَوْتُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ، وَلَا عَمِلْتُ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَإِنَّ الرَّأْيَدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ، وَإِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ، وَكَفَى بِهِ شَهِيداً، أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ ذَهَباً وَلَا فِضَّةً وَلَا دَاراً وَلَا عِقَاراً، وَإِنَّمَا نُورِثُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالْعِلْمَ وَالنَّبِيَّةَ. وَمَا كَانَ لَنَا مِنْ طَعْمَةِ فَلَسُولِي [فَلَأُولِي، يَا: فَلِوَالِي] الْأَثَرِ بَعْدَنَا أَنْ يَحْكُمَ فِيهِ بِحُكْمِهِ (همان، ص ۲۳۰-۲۳۱)؛ ای دختر رسول خدا، ... من از نظر پیامبر تجاوز نکردم، و جز به اذن و اجازه او عمل نمودم، و جلودار و پیش‌قراول هیچ‌گاه به اهل خود دروغ نمی‌گوید، و من خدا را گواه می‌گیرم - و شهادت خدا کفایت می‌کند - که شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرمود: ما طایفه پیامبران، برای کسی طلا و نقره و خانه و زمین به ارث نمی‌گذاریم، بلکه تنها کتاب و حکمت و دانش و نبوت را به ارث می‌گذاریم، و هر چیز قابل استفاده از ما به جای ماند، از آن ولی امر بعد از ماست و او به هر شکل که صلاح دید می‌تواند عمل کند.

فاطمه زهرا (ع) چنین پاسخ داد:

سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا كَانَ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ صَادِقاً، وَلَا لِأَحْكَامِهِ مُخَالَفاً، بَلْ كَانَ يَبِيعُ أَثَرَهُ وَيَتَّقُو [يَتَّقِي] سُورَةَ، أَفَجَمَعْتُمُونَنِي إِلَى الْعَذَرِ؟ إِغْتَالًا عَلَيْهِ بِالزُّورِ وَالْهَيْثَانِ؟ وَهَذَا بَعْدَ وَفَاتِهِ شَيْبَةً بِمَا بَغِي لِي مِنَ الْعَوَائِلِ فِي حَيَاتِهِ، هَذَا كِتَابُ اللَّهِ حَكَمًا عَدْلًا وَنَاطِقًا فَضْلاً، يَقُولُ: يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ (مریم: ۶)

حضرت زهرا علیها السلام می‌فرماید: «أُفَعَلَى عَمَدٍ تَرَكَتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَبَدَتْ مُوَهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ» (همان)؛ «آیا از روی عمد، کتاب خدا را ترک کرده و پشت سر انداخته‌اید؟» و این بدین معناست که پذیرش حدیث مذکور، ترک مفاد آیات قرآن و پشت سر انداختن آن است و نه تخصیص آن؛ زیرا همان‌گونه که در متن خطبه حضرت زهرا علیها السلام آمده است: «أَمْ أَنْتُمْ أَغْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَعَمُومِهِ مِنْ أَبِي وَابْنِ عَمَى؟!»، تخصیص قرآن در مواردی که بجا باشد دارای اشکال نیست، اما تخصیص مفاد آیات قرآن به حدیثی که حجیتش ثابت نیست و پذیرش آن مخالفت با نص صریح قرآن است، ناپذیرفتنی است. در اینجا فاطمه زهرا علیها السلام درست به همین نکته اشاره دارد. از این رو به دو دسته از آیات استناد کرده است؛ که اگرچه برخی از آنها تخصیص پذیرند، برخی دیگر به هیچ وجه قابل تخصیص نیستند. مجموعه آیات مورد استناد فاطمه زهرا علیها السلام در دو بخش از خطبه، عبارت‌اند از:

۱. «وَوَرَّثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» (نمل: ۱۶)؛
۲. «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا، يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» (مریم: ۶۵)؛
۳. «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (انفال: ۷۵)؛
۴. «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْاُنثَىٰ» (نساء: ۱۱)؛
۵. «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» (بقره: ۱۸۰).

این آیات به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱. آیه ۷۵ سوره انفال و آیه ۱۱ سوره نساء و آیه ۱۸۰ سوره بقره که به ترتیب بر عمومیت یا اطلاق ارث‌بری همه ارحام، اولاد و اقربین دلالت دارند. این آیات اگرچه درباره خصوص پیامبران نیستند، با عموم و یا اطلاق خود آنها را شامل می‌شوند و از این جهت جای شبهه ندارند؛^۳
۲. آیاتی که در خصوص برخی انبیای الهی‌اند و صراحت در ارث‌بری از آنها دارند، مانند آیه ۱۶ سوره نمل که بیانگر ارث‌بری حضرت سلیمان از حضرت داوود علیه السلام است و آیات ۵ و ۶ سوره مریم که حضرت زکریا علیه السلام فرزندی که ارث‌بر باشد (حضرت یحیی علیه السلام) از درگاه خدا درخواست کرده است.

با توجه به تصریح و تأکید فاطمه زهرا علیها السلام در مخالفت حدیث مورد بحث با قرآن، به نظر می‌رسد که تکیه استدلال صرفاً به دو آیه مربوط به ارث‌گذاری برخی از انبیای الهی است و آیات دیگر، مقدمه برای بخش دیگر سخنان حضرت هستند. توضیح اینکه در آیات عام و مطلق ارث (در سه آیه اخیر)، دو مسئله مطرح است:

[وَيَقُولُ]: وَوَرَّثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ (نمل: ۱۶). فَبَيْنَ - عَزَّ وَجَلَّ - فِيمَا وَرَّعَ مِنَ الْأَقْسَاطِ، وَشَرَعَ مِنَ الْفَرَائِضِ وَالْمِيرَاثِ، وَأَبَاحَ مِنْ حَظِّ الدُّكْرَانِ وَالْإِنَاثِ مَا أَرَاكَ بِهِ عِلَّةَ الْمُطِطِلِينَ، وَأَزَالَ الْأَنْظِيَّ [النَّظْنَ] وَالشُّبُهَاتِ فِي الْغَابِرِينَ، كَلَّا، بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا، فَصَبِرْ جَمِيلٌ، وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ (يوسف: ۱۸) (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۹، ص ۲۳۱-۲۳۲)؛ سبحان الله! هیچ‌گاه پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله از کتاب خدا اعراض نمی‌کرد و با احکام آن مخالفت نمی‌نمود؛ بلکه از آن تبعیت می‌کرد و دنباله‌روی سوره‌های آن بود. آیا همه جمع شده‌اید که خیانت کنید؟ درحالی که با حرف باطل و تهمت [به پیامبر صلی الله علیه و آله] دلیل می‌آورید؟ و این خیانتی که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌کنید، شبیه همان توطئه‌هایی است که در زمان حیاتش داشتید. این کتاب خداست که داوری است عادل، و سخن‌گویی است که حق را از باطل جدا می‌کند، که می‌فرماید: «[خدایا، فرزندی که من بده که] وارث من و خاندان یعقوب باشد» [و نیز می‌فرماید]: «و سلیمان از داوود، ارث برد». و خداوند - عز و جل - آنجا که سهم‌های ارث را توزیع کرده و فرایض و میراث را تشریح و سهم مردان و زنان را بازگو نموده، شبهات و توجیه‌های دروغ‌گویان را برطرف، و گمان‌ها و شبهات را در آینده، زایل و باطل ساخته است. این چنین نیست که شما می‌گویید، «بلکه هواهای نفسانی این چنین برای شما آراسته است، و باید صبر نمود، صبری جمیل و پسندیده، و خداوند درباره آنچه شما توصیف می‌کنید، یاور ماست.

در پایان حضرت فاطمه علیها السلام از مسلمانان حاضر گله کرد و در این میان به عدم تدبر آنان در قرآن اشاره فرمود. سپس متوجه قبر پیامبر صلی الله علیه و آله شد و با زبان شعر به آن حضرت شکوه نمود و آن‌گاه به خانه بازگشت و به امیرمؤمنان علی علیه السلام گله‌گذاری فرمود (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۹، ص ۲۳۳-۲۳۰).

تحلیل استدلال‌های فاطمه زهرا علیها السلام در خطبه فدکیه

استدلال فاطمه زهرا علیها السلام در برابر خلیفه وقت برای اثبات ارث‌بری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر مخالفت حدیث «أنا معاشر الانبیاء لا نُورث» با قرآن - نه عدم جواز تخصیص عموم قرآن به خبر واحد - متمرکز است. این نکته از چند فراز خطبه قابل استفاده است. فاطمه زهرا علیها السلام استدلال نخست را با مطالبه دلیل از قرآن آغاز کرده، خطاب به خلیفه وقت می‌فرماید: «أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَكُلَّ ارْثِ أَبِي؟!» (همان، ص ۲۲۷)؛ آیا در کتاب خدا چنین آمده است که تو از پدرت ارث ببری، ولی من از پدرم ارث نبرم؟! این استدلال از سوی خلیفه وقت بی‌پاسخ مانده است و در هیچ جای احتجاج دلیلی از قرآن در برابر این احتجاج حضرت زهرا علیها السلام اقامه نشده است. نیز سخن نخست فاطمه زهرا علیها السلام در ادامه جمله «أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَكُلَّ ارْثِ أَبِي؟!» که می‌فرماید: «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا قَرِيبًا» (همان) (مسلماً سخن دروغ و ساختگی را [به خدا و رسولش] نسبت داده‌ای)، صراحت در دروغین و ساختگی بودن حدیث «أنا معاشر الانبیاء لا نُورث» برای تصرف فدک دارد؛ اما دلیل آن در جمله بعد آمده است که

۱. عمومیت واژه «الارحام» و «الاقربین» که همه نزدیکان و خویشاوندان از جمله دختران انبیای الهی از جمله فاطمه زهرا را شامل می‌گردد؛

۲. اطلاق آیه «لِلذَّكَرِ مِثْلُ مَثَلِ الْأُنثِيَّتَيْنِ» که هر دختری از جمله فاطمه زهرا را دربر می‌گیرد.

براین اساس فاطمه زهرا با جمله «وَزَعَمْتُمْ أَلَّا حُظْوَةٌ لِي وَوَلَا أَرْثُ مِنْ أَبِي»، به حظ و بهره و ارث‌بری خود از رسول خدا به عنوان دختر به آیه دوم اشاره دارد و با جمله «وَوَلَا رَحِمَ بَيْنَنَا» به دو آیه آغازین که مسئله رحم و اقرب بودن را مطرح کرده است. گفتنی است که واژه «رحم» و «قرب» از نظر معنا همسو هستند.

بنابراین استدلال اخیر حضرت زهرا بر رد تخصیص آیات عام و مطلق ارث مبتنی است. لذا در ادامه با صراحت می‌فرماید: «أَفْخَصَكُمُ اللَّهُ بِآيَةِ أَخْرَجَ مِنْهَا أَبِي؟!» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۹، ص ۲۲۷)؛ آیا خداوند آیه‌ای از قرآن را به شما اختصاص داده و پدرم (حضرت محمد) را از آن استثنا نموده است؟! سپس به مواردی که از اطلاق یا عموم آیه خارج شده اشاره، و با ارائه پرسش‌های انکاری شمول آنها نسبت به خود را نفی می‌فرماید؛ از جمله عدم ارث‌بری کافر از مسلمان، چنان‌که می‌فرماید: «أَمْ هَلْ تَقُولُونَ أَهْلُ مِلَّتِنِ لَّا يَتَوَارَثَانِ؟!، أَوْلَسْتُ أَنَا وَأَبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟!» (همان)؛ یا اینکه می‌گویید (دین من و پدرم یکی نیست و) اهل دو دین و آیین از یکدیگر ارث نمی‌برند. آیا من و پدرم از اهل یک دین و آیین نیستیم (و هر دو مسلمان نمی‌باشیم)؟!».

در ادامه، حضرت زهرا به استدلال دیگری می‌پردازد که به هر دو دسته آیات مربوط می‌شود و آن این است که اساساً شرط اجتهاد در دین و استنباط از قرآن، علم به قرآن و از جمله آگاهی از آیات عام و خاص و تخصیص‌پذیر و تخصیص‌ناپذیر قرآن است که قطعاً در این زمینه، حضرت زهرا و امیر مؤمنان علی از همه صحابه برتر و اعلم هستند؛ چنان‌که در بخشی از اقرارهای خلیفه وقت در احتجاج‌های همین خطبه آمده است و اهل تسنن به اعلم بودن علی در میان همه امت اقرار دارند (متقی هندی، ۱۴۰۱، ج ۱۱، ص ۶۱۴). به این ترتیب، استدلال این‌گونه شکل می‌گیرد که اعلم به آیات عام و خاص قرآن، اولی به اظهار نظر درباره قرآن است و ما می‌گوییم که این آیات عام‌اند و تخصیص نخورده‌اند. بنابراین سخن خلیفه وقت، حدیث ساختگی خواهد بود. براین اساس استدلال اخیر نیز صرفاً به آیات دسته دوم مربوط خواهد بود که درباره آنها سخن از تخصیص و عدم آن جریان دارد و نه آیات دسته

اول. متن استدلال حضرت زهرا در این زمینه این است که «أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَعَمُومِهِ مِنْ أَبِي وَأَبْنِ عَمِّي؟!» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۹، ص ۲۲۷)؛ و یا شما نسبت به عام و خاص قرآن، از پدرم (رسول خدا) و پسر عمویم (علی) آگاه‌تر هستید؟!».

در مقابل، ابوبکر پاسخ می‌دهد که «وَاللَّهِ مَا عَدَوْتُ رَأَى رَسُولِ اللَّهِ وَوَلَا عَمِلْتُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (همان، ص ۲۳۱)؛ به خدا سوگند، من از نظر پیامبر تجاوز نکردم، و جز به اذن و اجازه او عمل نمودم. مفاد این بخش از سخن، استناد به (۱) حدیثی از رسول اکرم و (۲) اتفاق مسلمانان بر این مسئله است (همان) که رد اولی در بیان فاطمه زهرا گذشت؛ اما فاطمه زهرا در پاسخ دوباره به رد این حدیث و ساختگی بودن آن، همراه با رد اجماع و اتفاق بر باطل مسلمانان در آن زمان تأکید می‌فرماید و با این عبارت می‌آغازد: «سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ صَادِقًا، وَلَا لِأَحْكَامِهِ مُخَالَفًا» (همان، ص ۲۳۲)؛ سبحان الله! هیچ‌گاه پدرم رسول خدا از کتاب خدا رویگردان نبود و با احکام آن مخالفت نمی‌نمود. از این بخش از سخن حضرت زهرا برمی‌آید که ۱. حدیث یادشده با قرآن و احکام آن مخالفت دارد؛ ۲. حدیث یادشده ساختگی و باطل و بهتان به رسول خدا است؛ ۳. چنین اموری نه تنها بعد از رحلت رسول خدا که در زمان حیات ظاهری او سابقه داشته است؛ ۴. آیات مربوط به ارث‌گذاری انبیای الهی در دو آیه یادشده به صراحت مخالف با حدیث یادشده هستند.

شگفتا که خلیفه وقت همه سخنان حضرت را راست به‌شمار آورده و با تجلیل از آن حضرت یاد کرده (همان)، ولی در ادامه همچنان بر اتفاق مسلمانان و شهادت آنان بر غصب فدک اصرار ورزیده، می‌گوید: «هُوَ لَئِذَا الْمُسْلِمُونَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ قَلَدُونِي مَا تَقَلَّدْتُ، وَبِاتِّفَاقِ مِنْهُمْ أَخَذْتُ مَا أَخَذْتُ» (همان)؛ این مسلمانان شاهد و قاضی میان من و تو. هم اینها بودند که قلاده خلافت را به گردن من انداختند، و من نیز با اتفاق نظر همین‌ها آن را گرفتم. با این حال فاطمه زهرا کوتاه نمی‌آید، بلکه همچنان مسلمانان را از گرایش به باطل و گرافه‌گویی و زشتکاری بازداشته، به تدبیر در قرآن فرامی‌خواند. مفاد این بخش از سخن ایشان آن است که اولاً حدیث ساختگی خلاف قرآن و مردود است و ثانیاً اتفاق بر باطل هرچند همه مسلمانان باشند، باطل است (همان، ص ۲۳۳).

کسانی که تخصیص آیات ارث توسط روایت «أنا معاشر...» را پذیرفته‌اند، در صدد علاج ناسازگاری این حدیث با آیات مربوط به ارث‌بری از پیامبران بر آمدند و در مفاد ظاهری آیه یا روایت دخل و تصرف کردند که این مطلب در ادامه طرح و بررسی می‌شود.

بررسی راه‌های پیشنهادی برای حل تعارض حدیث با آیات گویای ارث‌بری از پیامبران

در میان مفسران در زمینه مفاد آیات مربوط به ارث‌گذاری دو پیامبر الهی داوود و زکریا^ع سه احتمال مطرح است: ۱. وراثت و ارث‌گذاری نبوت؛ ۲. وراثت علم؛ ۳. وراثت مُلک در مورد وراثت حضرت سلیمان از داوود^ع که شامل دارایی نیز می‌شود و خصوص وراثت مال در ارث‌بری حضرت یحیی از حضرت زکریا^ع (طوسی، بی‌تا، ج ۷، ص ۱۰۵؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۵؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۷۷۶؛ ج ۸، ص ۸۳؛ قرطبی، ۱۴۲۳، ج ۱۱، ص ۷۸ و ۸۱). در ادامه دلایل اثبات و یا نقد هر یک از احتمال‌ها به طور جداگانه مطرح می‌گردد:

وراثت نبوت

برخی مفسران (بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۶ و ۵۶؛ ابن‌عجیبه، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۱۸۱) میراث انتقال یافته از داوود به سلیمان و از زکریا به یحیی^ع را نبوت می‌دانند و به این ترتیب تعارض بین حدیث «أنا معاشر الانبیاء» با آیه را حل کرده‌اند. این احتمال از این جهت مورد اشکال است که نبوت مقامی الهی است که در صورت توانمندی‌های خاص از سوی خداوند سبحان به شخص اعطا می‌شود و هرگز ارث‌پذیر نیست تا از پدر به پسر و یا دیگری منتقل شود (طباطبایی، ۱۳۹۳، ج ۱۵، ص ۳۴۹)؛ چنان‌که دیگر مقام‌های معنوی مانند خلافت نیز اموری باطنی و الهی‌اند که قطعاً ارث‌بردار نیستند (همان، ج ۱۴، ص ۱۰).

برخی با عنایت به عدم ارث‌پذیری نبوت گفته‌اند مقصود ارث‌بری نبوت نیست، بلکه پیامبر شدن پیامبری بعد از پیامبر قبلی مقصود است (ر.ک: قرطبی، ۱۴۲۳، ج ۱۴، ص ۱۶۴ و مقایسه کنید با: همان، ص ۳۴۷)؛ و به‌رغم اعتراف به عدم ارث‌پذیری نبوت، واژه ارث را به خلافت و جانشینی تأویل برده‌اند (خطیب، ۱۴۲۴، ج ۸، ص ۷۲۵).

درحالی‌که این مسئله کاملاً برخلاف قاعده مورد پذیرش در تفسیر و معنا کردن واژگان است که ایجاب می‌کند واژه را بر معنای حقیقی متبادر از آن حمل کنیم و حمل واژه بر معنای مجازی برخلاف قاعده یادشده است. براین‌اساس معنای حقیقی و متبادر از واژه ارث، به ارث‌گذاری چیزی پس از مرگ شخص توسط اوست (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۸۶۳)، نه خلافت و جانشینی کسی از کس دیگر، که حتی در صورت پذیرش این تفسیر، معنایی مجازی برای ارث به شمار می‌آیند و حمل واژه ارث بر آن دو تا زمانی که حمل آن بر معنای حقیقی امکان‌پذیر باشد، نابعاست. بنابراین لفظ «ارث» در لغت، عرف و شرع بر انتقال مالی از موروث به وارث استعمال می‌شود و کاربرد آن در غیر اموال از باب مجاز و توسع است و عدول از معنای حقیقی به معنای مجازی بدون قرینه جایز نیست.

چنان‌که گفته شد، حمل ارث بر معنای مجازی آن در ارث‌گذاری نبوت تلاشی مذبوحانه به شمار می‌آید، زیرا با دلیل عقلی پیشین اثبات شد که نبوت و علم و حکمت قابل انتقال نیست و حمل ارث بر معنای مجازی زمانی درست است که راهی برای معنای حقیقی در میان نباشد، و این درحالی است که نه تنها اصالة الحقیقه، که اقتضای قراین موجود لفظی در آیه اعم از جمله‌های پیش و پس یعنی سیاق آیات، دلالت بر معنای حقیقی دارد.

وراثت علم و دانش

دومین احتمال مطرح در آیه ۶ سوره مریم و ۱۶ سوره نمل، ارث‌گذاری علم و دانش است (بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۶ و ۵۶؛ طوسی، بی‌تا، ج ۷، ص ۱۰۵؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۵؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۷۷۶؛ ج ۸، ص ۸۳؛ ابن‌عجیبه، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۱۸۱؛ قرطبی، ۱۴۲۳، ج ۱۱، ص ۷۸ و ۸۱). این احتمال از این جهت نادرست است که علمی که انبیای الهی^ع از آن برخوردارند از نوع علم فکری اکتسابی نیست تا قابل انتقال از پدر به پسر و یا فرد دیگر باشد؛ بلکه از نوع علم حضوری و کرامتی اعطایی از سوی خداوند سبحان است. بنابراین انبیا و رسولان الهی هرگز از غیر پیامبر و یا حتی از پیامبر دیگر ارث نمی‌برند (طباطبایی، ۱۳۹۳، ج ۱۵، ص ۳۴۹). از سوی دیگر، درباره آیه مربوط به حضرت زکریا^ع، دور از مقام آن حضرت است که بیم آن را داشته باشد که دیگران جای فرزندان او را در احراز مقام نبوت و علم لدنی بگیرند (وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي) (مریم: ۵) و بدین سبب از خدا درخواست کند که به او فرزندی عطا کند که فرزند او دارای این مقام باشد و نه دیگران (بلاغی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۴۳). از این گذشته، از آیات قرآن (انبیاء: ۷۷ و ۷۸) برمی‌آید که حضرت سلیمان^ع در زمان داوود^ع از علم و حکمت برخوردار بوده است (همان، ص ۴۲). بنابراین احتمال دوم نیز همانند احتمال نخست به‌دور از مفاد دو آیه مورد بحث خواهد بود.

وراثت مالی و ملکی

احتمال سوم درباره دو آیه مورد بحث، که ارث‌گذاری مالی و ملکی است (بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۶ و ۵۶؛ طوسی، بی‌تا، ج ۷، ص ۱۰۵؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۵؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۷۷۶؛ ج ۸، ص ۸۳؛ ابن‌عجیبه، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۱۸۱؛ قرطبی، ۱۴۲۳، ج ۱۱، ص ۷۸ و ۸۱)، افزون بر متعین بودن آن به دلیل ناتمام بودن دو وجه گذشته، از این جهت مورد توجه است که متبادر از واژه «ارث» (خواه به صورت استعمال حقیقی و یا مجازی) در تفاهم عرف اهل لسان و عرب‌زبان‌ها، وراثت ماترک میت شامل مال و دیگر

امور دنیوی است که در مورد آیه مربوط به حضرت سلیمان، مُلک داوود^ع را دربر می‌گیرد (طباطبایی، ۱۳۹۳، ج ۱۵، ص ۳۴۹)؛ چنان‌که درباره آیه مربوط به حضرت یحیی^ع به لحاظ عدم وجود فرمانروایی برای حضرت زکریا^ع، اموال را شامل می‌گردد (همان، ج ۱۴، ص ۱۲).^۴

به عبارت دیگر، همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، واژه «ارث» در لغت و شریعت درباره اموالی که از موروث به وارث انتقال می‌یابد، به کار می‌رود و کاربرد آن در غیر اموال، از باب مجاز و توسع است و عدول از معنای حقیقی به معنای مجازی بدون قرینه جایز نیست. بنابراین مراد از ارث در این آیه نیز ارث مالی است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۷۷۶). همچنین افزون بر اقتضای اصل تبادل درباره آیه‌های مورد بحث، قراین معینه نیز ارث مالی را تعیین می‌کنند؛ زیرا در یکی از دو آیه مورد بحث، حضرت زکریا^ع از خداوند درخواست می‌کند که «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» (مریم: ۶)؛ خدایا ولی و وارث مرا مورد رضا و خشنودی خود قرار ده. روشن است که کاربرد این عبارت درباره ارث‌گذاری نبوت و پیامبری لغو و بیهوده است؛ زیرا هر پیامبری مقام رضا و بالاتر از آن را داراست. لذا درخواست مورد خشنود بودن او نابجا خواهد بود. از این گذشته، در ادامه حضرت زکریا^ع می‌فرماید «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي» (مریم: ۵)؛ من از وارثان بعد از خود بیم دارم. از این جمله برمی‌آید که دلیل اینکه حضرت زکریا^ع از خدا درخواست وارث کرده، آن است که بیم دارد و بیم از اینکه خداوند کسانی نالایق را وارث نبوت و علم قرار دهد، با مقام حضرت زکریا^ع سازگار نیست، بلکه صرفاً مال است که انسان از تصرف آن توسط ناهالان بیم پیدا می‌کند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۷۷۷؛ ج ۸، ص ۸۳؛ طباطبایی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۴۲).

براین‌اساس احتمال سوم درباره دو آیه مورد بحث، متعین و مراد از آنها خصوص ارث‌گذاری مالی و یا مُلکی خواهد بود.

با این حال، این احتمال در مفاد آیه با اشکالات متعدد روبه‌رو شده است که در ادامه همراه با نقد ذکر می‌گردد.

پاسخ اشکال‌های وارد بر ارث‌گذاری مالی

۱. در اشکال بر احتمال سوم، گفته شده است که وراثت مالی قانونی ثابت در همه شرایع و ملل است، و اگر وراثت خاص (نبوت) مد نظر نمی‌بود، وجهی برای ذکر آن نبود (ابن کثیر، ۱۴۱۹، ج ۵، ص ۱۸۹) و نیز وجهی برای تخصیص حضرت سلیمان^ع از میان برادران بسیاری که داشت، نبود (همان، ج ۶، ص ۱۶۴؛ ج ۷، ص ۵۵).

نقد: اولاً ذکر مسئله‌ای که در همه شرایع و ملل جاری است برای خصوص انبیای الهی هیچ جای اشکال نیست؛ چراکه ممکن است ذکر آن برای دفع توهم عدم شمول بوده و این نکته را یادآوری کند که عموم و اطلاق آیات ارث شامل ارث‌گذاری انبیای الهی نیز می‌گردد. اما وجه تخصیص حضرت سلیمان^ع نه به دلیل عدم ارث‌بری دیگر فرزندان حضرت داوود^ع، بلکه به دلیل شایستگی اوست؛

۲. نیز گفته شده است که ارث‌گذاری مال، موجب می‌شود که پیامبران^ع تمایل به مال و مال دوستی را در دل پروراندند و این با مقام آنان سازگار نیست (دره، ۱۴۳۰، ج ۶، ص ۵۷).

نقد: با آنکه تمایل به ارث‌گذاری تنها در صورت صرفاً دنیایی از نظر قرآن و سیره انبیای الهی مردود است، ولی تمایل به مال، مُلک و... برای اهداف آخرتی و بالاتر از آن با هدف بلند و والای توحیدی نه‌تنها با مقام پیامبران و اوصیا و اولیا^ع سازگار است که محور عمل آنها همین بوده است؛ به‌ویژه آنکه زندگی دنیایی، هیچ‌گاه از تمایل به اسباب دنیوی جدا نخواهد بود. در هر حال، اتفاقاً قرآن کریم در وصف سیره حضرت سلیمان^ع آورده است که مُلک جهان‌گشا و حکومتی را که هیچ کس شایسته آن نباشد، از خداوند درخواست کرده است: «وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي» (ص: ۳۵). براین‌اساس این سخن ساده به‌ظاهر زیبا نیز نمی‌تواند در ظهور آیه خللی ایجاد کند؛

۳. همچنین گفته شده است پیامبران^ع به منزله پدران امت خود هستند. بنابراین اموال آنان به کل امت تعلق دارد (همان).

نقد: مقصود از پدر امت بودن پیامبران^ع قطعاً پدر نسبی و شناسنامه‌ای نیست تا افراد از آنها ارث ببرند؛ وگرنه باید آنها نیز از همه افراد امت که فرزندان آنها هستند، در صورت مرگ آنها پیش از پیامبران^ع ارث می‌بردند و این مسئله‌ای است که هرگز گوینده بدان التزام نخواهد داشت؛

۴. برخی از مفسران اهل تسنن ظهور آیات ۱۶ سوره نمل و ۶ سوره مریم بر ارث‌گذاری مالی انبیای الهی را پذیرفته و برای حل تعارض آن با روایت «انا معاشر الانبیاء...»، مفاد روایت مورد بحث را به رسول اکرم^ع اختصاص داده‌اند (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۱۶، ص ۱۲-۱۱).

نقد: این سخن نیز توجیه ناپسندی برای روایتی به شمار می‌آید که در تضاد کامل با آیات قرار دارد؛ زیرا روایت مورد بحث با توجه به واژه «معشر» که خود به دلالت وضعی بر معنای جماعت و گروه دلالت می‌کند و حتی در این روایت جمع بسته شده است شمولش گسترده‌تر می‌شود و همه گروه‌های انبیا را دربر می‌گیرد. همچنین «الانبیاء» با توجه به اینکه واژه جمع

محلّی به الف و لام است و مفید استغراق است، ظهور در عموم انبیای الهی دارد. به رغم این تعبیر، محدود کردن چنین مفادی در یک فرد بسیار مستهجن است و اراده این معنا از طرف کسی که سرآمد فصیحان و بلیغان است، پذیرفتنی نیست.

مفسر به جای آنکه به دلیل مخالفت روایت با قرآن، آن را کنار بگذارد، دست به توجیه آن زده و بدون دلیل، مفاد آن را که همه انبیای الهی را شامل می‌شود، به خصوص رسول اکرم ﷺ اختصاص داده است؛
۵. سرانجام بعضی با تأیید روایت مورد بحث، روایات مشابه آن را که در جوامع روایی شیعه آمده است، از جمله اینکه «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَذَلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوْرَثُوا دِرْهَمًا وَكَا دِينَارًا وَإِنَّمَا وَرَثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ» (صفار، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۰) به عنوان تأیید ذکر کرده‌اند؛ با این توضیح که واژه «أَنَا» در جمله «وَإِنَّمَا وَرَثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ» دلالت بر حصر دارد. بنابراین آنچه انبیا به ارث می‌گذارند، احادیث ایشان است نه اموال (آلوسی، بی تا، ج ۴، ص ۲۱۸).

نقد: چنان‌که صاحب‌نظران (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۴۰-۴۱) نیز گفته‌اند، مقصود روایت این است که آنچه از پیامبران به عنوان رسولان الهی به دیگران منتقل می‌شود و برای نسل‌های بعد می‌ماند، علم و احادیث ایشان است نه اموال و دارایی ایشان؛ اما این منافاتی ندارد که اموال ایشان به فرزندان خویشاوندانشان انتقال یابد.

وجه دیگر در معنای روایت «نحن معاشر الانبیاء» هرچند این وجه، احتمال ضعیفی است. به‌ویژه به صورتی که در جوامع روایی شیعه بدون گزاره «ما ترکناه صدقه» مطرح است، این است که مقصود از آن نفی مشروعیت به ارث‌گذاری مالی توسط پیامبران ﷺ نیست، بلکه به صورت مجازی مبالغه در عدم اشتغال ذهنی انبیای الهی به امور مادی است (فضل‌الله، ۱۴۱۹، ج ۱۵، ص ۱۶).

بدین‌سان، نتیجه بررسی و تحلیل آیات مورد استشهاد حضرت زهرا ﷺ در خطبه فدکیه این است که این آیات با ظهور عموم یا اطلاق خود (آیات دسته دوم) و بلکه صراحت و نص موردی (آیات دسته اول) دلالت بر جواز و بلکه مطلوب بودن (اعم از استحباب یا وجوب) ارث‌گذاری مالی و مشابه آن مانند فرمانروایی، از سوی انبیای الهی ﷺ دارد.

نتیجه‌گیری

رهاورد پژوهش حاضر با تحلیل احتجاج‌های حضرت زهرا ﷺ در مقابل خلیفه وقت در خطبه فدکیه آن است که ادعای تخصیص آیات ارث به غیر انبیای الهی ﷺ به دلیل حدیث «أنا معاشر الانبیاء لا نُورث»، ما ترکناه صدقه» ناتمام است و مراد از آیات ارث درباره انبیای الهی ﷺ،

ارث‌گذاری نبوت و علم و دانش نیست و مقصود صرفاً ارث‌گذاری مالی است و اشکال‌تراشی‌هایی از قبیل ۱. اختصاص عدم ارث‌گذاری در روایت به پیامبر اکرم ﷺ، ۲. عمومی بودن قانون وراثت و ناموجه بودن ذکر حضرت سلیمان ﷺ از میان سایر برادرانش، ۳. تأویل ارث‌بری از پیامبر، به پیامبر شدن بعد از پیامبر و یا خلافت از او، ۴. اینکه ارث‌گذاری نشان تمایل به دنیاست و انبیای الهی از آن مبرا هستند، و ۵. پدر بودن پیامبران نسبت به همه افراد امت، همگی به کلی مردود هستند و در نتیجه حدیث «نحن معاشر الانبیاء لا نُورث»، یک حدیث جعلی بیش نیست و تخصیص آیات ارث به این حدیث و بیرون کردن انبیای الهی از عموم و یا اطلاق آیات ارث، گزاره‌ای مخالف با قرآن است.

پی‌نوشت‌ها

۱. بر خلاف دیدگاه فخر رازی که در تفسیر آیه ۱۱ سوره نساء می‌نگارد: «یکی از تخصیص‌های این آیه که دیدگاه اکثر مجتهدان نیز آن است، اینکه پیامبران ﷺ هرگز ارث نمی‌گذارند، و شیعه با این دیدگاه مخالفت ورزیده و روایت کرده‌اند که فاطمه ﷺ ارث خواست و ارث او را به او ندادند و [کسانی که منع ارث کردند] به این سخن از رسول خدا - علیه الصلاة والسلام - «يَحْنُ مَعَاثِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ مَا تَرَكَاهُ صَدَقَةٌ»، احتجاج کردند، در این هنگام فاطمه ﷺ به عموم آیه «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّتَيْنِ» (سهم پسر، برابر با سهم دو دختر باشد) استدلال کرد. گویی فاطمه ﷺ با استناد به قاعده عدم جواز تخصیص عموم قرآن با خبر واحد، این سخن را گفته است» (رازی، ۱۴۲۱، ج ۹، ص ۵۱۴). اگرچه در اصل امکان تخصیص قرآن به خبر واحد، در علم اصول دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است، ولی دیدگاه رایج در میان اصولیان شیعه و اهل تسنن (برخلاف مخالفت برخی از دانشمندان اهل تسنن) جواز تخصیص عموماً قرآن به خبر واحد است (رک: غزالی، ۱۴۱۳، ص ۲۴۸؛ رازی، ۱۴۰۰، ج ۳، ص ۷۶ خویی، ۱۴۳۰، ص ۳۹۹؛ مظفر، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۲۱۶). بنابراین مقصود از این سخن که از سوی برخی بزرگان شیعه گفته شده است، این خبر، خبر واحد است و خبر واحد نمی‌تواند مخصص یا ناسخ عموم قرآن باشد (طوسی، بی تا، ج ۸، ص ۸۳)، و این مبنای شیخ طوسی است، ولی قطعاً مقصود از آن در اینجا صرف خبر واحد بودن نیست، بلکه خبر واحدی است که دارای شرایط حجیت نیست و در هر حال این نظریه، نظریه‌ای مردود است (ابن شهید ثانی، بی تا، ص ۴۰؛ انصاری، ۱۴۲۸، ج ۱، ص ۳۱۲؛ جزایری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۶۳۶؛ خویی، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۴۶۹؛ حسینی فیروزآبادی، ۱۴۰۰، ج ۲، ص ۳۲۵)؛ وگرنه در نظر خود

شیخ طوسی خبر واحد در صورت دارا بودن شرایطی حجت است (طوسی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۲۶). بنابراین شیخ طوسی به این نکته تعریض دارد که این خبر واحد بخصوص چون دارای شرایط حجیت نیست، اساساً حجت نیست، لذا نمی‌تواند مخصص یا ناسخ عموم قرآن باشد.

۲. زیرا اگرچه حدیث «انا معاشر الانبیاء لانورث ما ترکناه صدقه» با وجود تفاوت‌های مختصری که در جوامع روایی اهل تسنن در نقل آن وجود دارد. از نظر اهل تسنن قطعی‌الصدر است (فهیمی تبار، ۱۳۹۲، ص ۴۰). با وجود اینکه این حدیث جزو احادیث مفرد است و حدیث مفرد در اصطلاح به حدیثی گفته می‌شود که در سلسله سند حدیث فقط یک راوی مضمون حدیث را از پیامبر اکرم^ﷺ (و یا اهل‌بیت^ﷺ بنابر دیدگاه شیعه) نقل کرده باشد (جدیدی‌نژاد، ۱۴۲۴، ص ۱۶۸). (در اصطلاح علم درایه و مصطلح‌الحديث، خبر مفرد غیر از خبر واحد است و این نکته‌ای است که ظاهراً در برخی نگاهشدها (فهیمی تبار، ۱۳۹۲، ص ۴۱-۴۳) نادیده گرفته شده است). لذا برخی از اهل تسنن خود به مفرد بودن این حدیث تصریح کرده‌اند. اگرچه برخی درصدد افزایش ناقلان حدیث برآمده و خواسته‌اند آن را از مفرد بودن خارج کنند (ألوسی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۲۷؛ فهیمی تبار، ۱۳۹۲، ص ۴۷)، ولی این تلاش به دلیل آنکه ناقلان دیگر به جز ابوبکر، حدیث را از او نقل کرده‌اند. تلاشی ناکام به‌شمار می‌آید؛ لیکن انصاف این است که مفرد بودن حدیث فی‌نفسه را نمی‌توان دلیل بر ضعف آن دانست. ولی باید توجه داشت در مسئله‌ای که مورد ابتلائی آن، فرزند پیامبر^ﷺ فاطمه زهرا^ﷺ و تصرف‌کننده در فدک، او و امیر مؤمنان علی^ﷺ است، بلکه با شخصیت پیامبر اکرم^ﷺ ارتباط دارد و طبیعتاً بعد از او مورد پرسش واقع می‌شود. چنان‌که چنین شده و بلکه بلافاصله مورد اختلاف قطعی قرار گرفت. مقام تبیین دین و حکمت‌آموزی پیامبر اکرم^ﷺ اقتضا دارد که چنین مسئله‌ای نه برای خصوص ابوبکر، بلکه برای عدهٔ بسیاری از صحابه و به‌ویژه برای فاطمه زهرا^ﷺ و علی^ﷺ تبیین می‌شد. بنابراین از آنجاکه نه‌تنها چنین مسئله‌ای برای آنان بیان نشده «لو کان لیان»، می‌توان به جعلی بودن این حدیث قطع پیدا کرد.

۳. براین‌اساس، اگرچه در بحث از رابطه آن با حدیث مورد بحث، سخن از تخصیص آن به حدیث به میان آمده است و این در مورد آیات مشتمل بر واژه «الأزحام»، «الأقرین» درست است، ولی در مورد «أولادکم» و جمله «للذکر مثلُ حظِّ الأُنثیین» این یک اشتباه فنی است؛ چراکه تخصیص در برابر عموم قرار دارد و این تعبیر اگرچه درخصوص «الأزحام» و «الأقرین» درست است، ولی در مورد «أولادکم» و «للذکر مثلُ حظِّ الأُنثیین» واژه دال بر عموم در میان نیست. لذا باید از آن به لحاظ آنکه در برابر اطلاق است، تقیید تعبیر می‌شد، لیکن این یک تعبیر مسامحی است و مراد گوینده تخصیص را تقیید می‌توان تلقی کرد و این نکته خللی در اصل بحث ایجاد نمی‌کند.

۴. از این گذشته، اگر علم را بر اساس نظریه اتحاد عاقل و معقول متحد با نفس بدانیم، انتقال‌ناپذیری علم از شخصی به شخص دیگر به واسطه ارث روشن است، و حتی اگر علم و عالم مغایرت وجودی داشته باشند، در این صورت نیز به لحاظ تجرد صور علمی و قیام صدوری (و نه حلولی) آنها به نفس، انتقال علم از شخصی به شخص دیگر به واسطه ارث محال خواهد بود، و در مرحله سوم، اگر قابل به این باشیم که صور علمی، غرض و قایم به مدرک و عالم هستند و قیام آنها به عالم قیام حلولی است، باز به لحاظ محال بودن انتقال غرض از موضوعی دیگر، انتقال علم از شخصی به شخص دیگر، محال است (صدر، ۱۴۱۵، ص ۱۷۶). شایان توجه است سخن مرحوم صدر توسط برخی نویسندگان (فهیمی تبار، ۱۳۹۲، ص ۵۱) به صورت ناقص آورده شده است.

منابع

آلوسی، محمود، بی‌تا، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی* (تفسیر آلوسی)، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبۀ الله، بی‌تا، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق: محمد ابو‌الفضل ابراهیم، بی‌جا، دار احیاء الکتب العربیۀ عیسی البابی الحلبی و شرکا.

ابن حنبل، احمد، ۱۴۲۰ق، *مسند احمد*، ج دوم، تحقیق: شعیب الأرنؤوط و دیگران، بی‌جا، مؤسسة الرسالة.

ابن شهید ثانی، حسن بن زین‌الدین، بی‌تا، *معالم الدین و ملاذ المجتهدین*، چ نهم، قم، بی‌نا.

ابن عاشور، محمد الطاهر بن محمد، ۱۴۲۰ق، *التحریر و التنویر* (تفسیر ابن‌عاشور)، بیروت، مؤسسة التاریخ العربی.

ابن عجبیه، احمد، ۱۴۱۹ق، *البحر الممدید فی تفسیر القرآن المجید*، قاهره، حسن عباس زکی.

ابن‌کثیر، اسماعیل بن عمر، ۱۴۱۹ق، *التفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دار الکتب العلمیة.

ابن‌منظور، محمد بن مکرم، بی‌تا، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر.

انصاری، مرتضی، ۱۴۲۸ق، *فرائد الأصول*، چ نهم، قم، بی‌نا.

ایجی، عضدالدین، ۱۳۲۵ق، *شرح المواقف و یلیه حاشیة السیالکوتی و الحلبی*، قم، منشورات شریف رضی.

بلاغی، محمدجواد، و بنیاد بعثت واحد تحقیقات اسلامی، ۱۴۱۹ق، *آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن*، قم، مؤسسه البعثه.

بیضاوی، عبدالله بن عمر، ۱۴۱۸ق، *انوار التنزیل و اسرار التأویل* (تفسیر بیضاوی)، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

ترمذی، محمد بن عیسی، ۱۴۰۳ق، *سنن الترمذی*، بیروت، دار الفکر.

تفتازانی، سعدالدین مسعود، ۱۴۰۱ق، *شرح المقاصد فی علم الکلام*، پاکستان، دار المعارف النعمانیة.

جدیدی‌نژاد، محمدرضا، ۱۴۲۴ق، *معجم مصطلحات الرجال و الدرایة*، با اشراف محمداکظم رحمان ستایش، قم، دار الحدیث.

جزایری، محمدجعفر، ۱۴۱۵ق، *منتهی الدرایة فی توضیح الکفایة*، چ چهارم، قم، بی‌نا.

جزری، ابوالسعادات المبارک بن محمد، ۱۳۹۹ق، *النهاية فی غریب الحدیث و الأثر*، تحقیق: طاهر احمد الزاوی و

محمود محمد الطناحی، بیروت، مکتبة العلمیة

حسینی فیروزآبادی، مرتضی، ۱۴۰۰ق، *عناية الأصول فی شرح کفایة الأصول*، چ چهارم، قم، بی‌نا.

خطیب، عبدالکریم، ۱۴۲۴ق، *التفسیر القرآنی للقرآن*، بیروت، دار الفکر العربی.

خویی، سیدابوالقاسم، ۱۴۲۲ق، *محاضرات فی أصول الفقه*، قم، مؤسسه احیاء آثار السید الخوئی.

_____، ۱۴۳۰ق، *البيان فی تفسیر القرآن*، قم، مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی.

دره، محمد علی طه، ۱۴۳۰ق، *تفسیر القرآن الکریم و اعرابه و بیانہ*، بیروت، دار ابن‌کثیر.

رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۰۰ق، *المحصل فی علم الأصول*، تحقیق: طه جابر فیاض العلوانی، ریاض، جامعه الإمام محمد بن سعود الإسلامية.

—، ۱۴۲۱ق، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار الکتب العلمیة.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت، دار العلم.

زبیدی، محمد بن محمد، بی تا، *تاج العروس من جواهر القاموس*، تحقیق: جمعی از محققین، بی جا، دار الهدایة.

زمخشری، محمود، ۱۴۰۷ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، چ سوم، بیروت، دار الکتب العربی.

سبحانی، جعفر، ۱۴۲۵ق، *عصمة الانبياء فی القرآن الکریم*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.

سبکی، علی بن عبدالکافی، ۱۴۱۲ق، *فتاوی السبکی*، بیروت، دار الجیل.

سرخسی، محمد بن ابی سهل، ۱۴۲۱ق، *المبسوط*، تحقیق: خلیل محی الدین المیس، بیروت، دار الفکر.

سیوطی، جلال الدین، ۱۴۱۸ق، *تنویر الحوالک*، تصحیح: محمد عبدالعزیز خالدی، بیروت، دار الکتب العلمیة.

شرینی، محمد الخطیب، بی تا، *معنی المحتاج إلى معرفة معانی ألفاظ المنهاج*، بیروت، دار الفکر.

صدر، محمدباقر، ۱۴۱۵ق، *فدک فی التاریخ*، تحقیق: عبدالجبار شراره، بی جا، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیة.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۳۸۳، *شرح أصول الکافی*، تصحیح: محمد خواجهوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

صفار، محمد بن حسن، ۱۴۰۴ق، *بصائر الدرجات*، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.

طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۳۹۳ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ق، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، چ سوم، تهران، ناصرخسرو.

طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۱۷ق، *العدة فی أصول الفقه*، قم، بی تا.

—، بی تا، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

عسکری، حسن بن عبدالله، ۱۴۰۰ق، *الفروق فی اللغة*، بیروت، دار الافاق الجدیدة.

علم الهدی، سیدمرتضی، ۱۴۰۵ق، *رسائل الشریف المرتضی*، قم، دار القرآن الکریم.

عینی، محمود، بی تا، *عمله القاری شرح صحیح البخاری*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

غزالی، ابوحامد محمد بن محمد، ۱۴۱۳ق، *المستصفی فی علم الأصول*، تحقیق: محمد عبدالسلام عبدالشافی، بیروت، دار الکتب العلمیة.

فضل الله، محمدحسین، ۱۴۱۹ق، *من وحی القرآن*، بیروت، دار الملائک للطباعة و النشر.

فهیمی تبار، حمیدرضا، ۱۳۹۲، «بررسی تطبیقی روایت لا نورث ما ترکناه صدقه از منظر فریقین»، *حدیث پژوهی*،

قرطبی، محمد بن احمد، ۱۴۲۳ق، *الجامع لأحكام القرآن* (تفسیر القرطبی)، تحقیق: هشام سمیر البخاری، ریاض، دار عالم الکتب.

متقی هندی، علاءالدین علی بن حسام الدین، ۱۴۰۱ق، *کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال*، چ پنجم، تحقیق: بکری حیاتی- صفوة السقا، بی جا، مؤسسه الرسالة.

مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴ق، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفا.

مدنی شیرازی، سیدعلی خان، ۱۳۸۴ق، *الطراز الأول و الكناز لما علیه من لغة العرب المعول*، مشهد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث.

مسلم، ابن حجاج نیشابوری، بی تا، *صحیح مسلم*، بیروت، دار الجیل بیروت و دار الافاق الجدیدة.

مظفر، محمدرضا، ۱۳۷۰ق، *اصول الفقه*، چ چهارم، بی جا، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.